



Who Killed Rostam? Bahman or Šoghād: An Analysis on the Sources of the Story of Rostam's Death in Comparison with Folk Works (Scrolls and *Khāvarān-nāma*)

Farzad Ghaemi*¹

Introduction

Research Background

Khaleghi Motlagh considers the narrations of Rostam's death to be of four types: being killed by Šoghād, being killed by the order of Bahman, falling into a well while hunting, and dying from the wounds cause by Esfandiar (2010, vol.10, p. 341). Rastegarfasaei also considers these narrations to be threefold: murder by Šoghād, murder by Bahman, and natural death (1990, p. 243). However, none of them evaluates the validity, origin, and evolution of the narrations in relation to each other, and they do not judge the authenticity of the narrations; they have limited themselves to the sources of *Shāh-nāma*.

Goals, questions, and assumptions

The story of "Rostam's death" in *Shāh-nāma* begins immediately after one of the most famous stories in the book, "Rostam and Esfandiār", but in other sources, it is the final part of the story of Rostam and Esfandiār. The difference between the narrator of the story (Azād-sarv) and the narrators of Abu Mansouri's *Shāhnāma* and the

Received: 30/07/2021

Accepted: 25/10/2021

* Corresponding Author's E-mail:
ghaemi-f@um.ac.ir

¹ Assistant Professor of Persian Language and Literature, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran
<http://orcid.org/0000000306336894>



anonymity of Šoghād in the sources has obscured the origin of the story.

This research has tried to answer the following questions based on the source criticism approach, and the comparison of documents in the official sources and folklore literature:

According to the sources of "Rostam and Esfandiār", what is the origin of the narration of "Rostam's death"?

Among the different forms of narrations of Rostam's death, which narration is the main narration (origin)?

Data

The source criticism of the story of Rostam and Esfandiār shows that it did not exist in *Khodāy-nāma*. This story has entered the Islamic sources in the era of translation movement through the translation of the two books of Saki-saran and Peykar (Quoted by Masoudi, 1965, Vol.1, pp. 221-222), the independent book of *Rostam and Esfandiār*, by "Jablat- Ibn-e Sālem" (quoted by Ibn al-Nadim, 1996, p. 424), from the Pahlavi language into Arabic.

According to Christensen (2002, p. 207), due to the absence of "Rostam and Esfandiār" in the Pahlavi *Khodāy-nāma*, Ibn-e Muqaffa in *Seiar al-Moluk* had taken the story from the book of *Rostam and Esfandiār*.

The story of "Rostam's death " in *Shāh-nāma* and *Ghorar-assiar Tha'ālabi* is different from all other sources. In these sources, there are four narrations of Rostam being killed by Bahman:

A. The death of both opponents (a motif) at the end of the war (between Rostam and Esfandiār), the natural death of Rostam in the document *Nahāiat Al-Erab*.

B. The death noted in three documents of *Nahāiat Al-Erab*, *Akhbar Al-Teval* and

Al-Moejam fi Asar-e Moluk Al-Ajam.



C. killing Rostam by “Ŝoghād/ Ŝaghād” in two documents o *Shāh-nāma* and *Ghorar-assiar* (also noted in the book of *Shāh-nāma of Abu-Mansouri*).

D. killing Rostam by “Bahman” noted in most of and the oldest historical sources such as Tabari, Balami, Ibn-e Athir, Ibn-e Balkhi and Gardizi, and most importantly according to Masoudi in Siksrān and Peykar and possibly in *Shāh-nāma* of Masoudi-Amrozi (according to Tha'alabi), Balami, Ibn Athir, Ibn-e Balkhi (*Fārs-nāma*) and Gardizi, and according to Masoudi's report in Saki-saran and Peykar and probably in Masoudy-e Marvazi's *Shāh-nāma*.

Results and discussion

From the above four narrations, the narration of killing Rostam by Bahman seems to be more authentic for the following reasons:

A. Numerous narrations in official sources, especially the oldest sources.

B. The existence of the remnants of Bahman's narration even in *Shāh-nāma* which is due to the story of throwing an avalanche stone to kill Rostam in the story of Rostam and Esfandiār, which is a modified version of the story of Bahman throwing Rostam into a well.

C. The story of Rostam's murder by Bahman in folklore literature.

Due to the continuity of ancient narrations in folklore literature, in oral documents, the narration of Rostam's murder in Kabul was done by Bahman or by his order, and by Ŝoghād and the king of Kabul. In some case, it happened by the instigation or order of his mother or minister (Jāmāsp). Ŝoghād was provoked to do this, especially with the promise of delegating the position of commander-in-chief of Iran after Rostam's death. However, there is still a missing document about Bahman's role in Rostam's murder that, in addition to proving his role, clarifies the origin of the narration of Rostam's death in *Shāh-nāma*. This document, *Khāvarān-nāma* was composed by Ibn Hussam



Khosafi in 830 AH, which is the most significant Persian religious epic. According to this narration, Bahman, for the sake of avenging his father from Rostam and because he does not oppose his power, deceitfully digs a well in a hunting ground for him and at the same time sends a messenger to him with a message of peace, to invite Rostam to his hunting ground for celebration. Rostam agrees and then falls in one of Bahman's camouflaged wells because of his cunning plan (See Khusfi, 1400, verse No. 9477-9499).

Conclusion

The stability of this narration, even up to five centuries after the composition of *Shahnameh*, shows its authenticity. Khosfi's narration has revealed the main form of this episode, which was close to the original narration, and has proved that Rostam's killer was nobody other than Bahman in the oldest sources.

References

- Christensen, A. (2002). *Kianian* (translated into Farsi by Z. Safa). Scientific and Cultural Publication.
- Ebn-e Nadim, M. (1996). *Al-Fehrest*. Dar Al-Ma'rifah.
- Khaleghi Motlagh J. (2010). *Shāh-nāma notes* (in Farsi). The Great Islamic Encyclopedia.
- Khusfi, A. (2021). *Khāvarān-nāma* (edited by F. Ghaemi). Under Publication
- Masoudiy, A. (1965). *Moruj-o Al-Zahab va Maāden-o Al-Johar* (translated into Farsi by A. Payende). Unknown.
- Rastegar-Fasāii, M. (1990). *Another narrative in the death of Rostam*. Cultural Studies and Research.

دوماهنامه فرهنگ و ادبیات عامه

سال ۹، شماره ۴۱، آذر و دی ۱۴۰۰

مقاله پژوهشی

DOR: 20.1001.1.23454466.1400.9.41.8.0

رستم را که کشت؟ بهمن یا شغاد

تحلیل منابع داستان فرجام رستم برپایه تطبیق اسناد رسمی و عامیانه

فرزاد قائمی^۱

(دریافت: ۱۴۰۰/۰۵/۰۸ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۸/۰۳)

چکیده

داستان «فرجام رستم» در شاهنامه و غررالسیر ثعالبی متفاوت با همه منابع دیگر است. در منابع، چهار شکل کشتن به دست بهمن، مرگ طبیعی، مرگ هر دو حریف در پایان جنگ با اسفندیار، و کشتن به دست شغاد دیده می‌شود. نقد منابع نشان می‌دهد این داستان در *خدای‌نامه* نبوده، از طریق کتاب مستقل رستم و اسفندیار و دو کتاب *سیکسران* و *پیکار*، در عصر نهضت ترجمه وارد منابع اسلامی شده است. تفاوت راوی داستان (آزادسرو) با راویان شاهنامه / ابومنصوری و گمنامی «شغاد» در منابع، خاستگاه داستان را مبهم کرده است. این جستار با توجه به تداوم محتویات کهن در منابع عامیانه، در کنار نقد منابع رسمی، نقش بهمن در قتل رستم در طومارهای نقالی و حماسه‌های گفتاری و در نهایت، روایت خوسفی در *خاوران‌نامه* در سده نهم هجری را که محتوی افکندن رستم در چاه‌های بهمن بوده، تحلیل و ثابت کرده است که کشنده رستم در کهن‌ترین منابع کسی جز بهمن نبوده، برای کاستن از تحقیر کشته شدن وی به دست شاه کیانی، گناهی یک برادر ناتنی فرافکنی شده است.

واژه‌های کلیدی: فرجام رستم، شغاد (شغای)، بهمن، منابع شاهنامه، حماسه عامیانه (شفاهی)،

خاوران‌نامه.

۱. استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد، ایران

۱. مقدمه

داستان «فرجام رستم» در شاهنامه، بلافاصله پس از یکی از مشهورترین داستان‌های کتاب، «رستم و اسفندیار»، آغاز شده است و می‌تواند ادامه این داستان یا در اصل (مشابه دیگر منابع حاوی این داستان) بخشی از داستان رستم و اسفندیار قلمداد شود. باتوجه به تفاوت راوی این داستان (آزادسرو) با نام‌های مذکور در مقدمه/بومنسوری و تفاوت ماجرای مرگ رستم در شاهنامه و غرر/السیر با دیگر منابع و عدم وجود پیشینه شخصیتی به نام «شغاد» در منابع پیشاشاهنامه‌ای، خاستگاه داستان رستم و شغاد یکی از معماهای شاهنامه‌پژوهی بوده که تا امروز پاسخ قانع‌کننده‌ای برای آن طرح نشده است. این تحقیق، کوشیده مسئله را برپایه مستندات موجود حل کند و در این راه، از منابع عامیانه سود جوید. فرهنگ شفاهی از طریق حفظ در سینه‌ها، بعضاً موارث کهنی را که مکتوب نشده یا شواهد مکتوب آن معدوم شده است، زنده نگاه می‌دارد، در گرگ‌گشایی از بن‌بست‌های اسناد رسمی می‌تواند مفید واقع شود. این جستار، نمونه‌ای از این کاربرد خواهد بود.

۲. پیشینه تحقیق

جدا از مقالاتی که از زوایای مختلف ادبی به داستان «رستم و شغاد» پرداخته‌اند، نسبتی با تحقیق حاضر ندارند. دقیق‌ترین اظهارنظر درباره منابع داستان فرجام رستم را در تأملات خالقی مطلق می‌توان بازجست. خالقی مطلق روایات مرگ رستم را چهار نوع می‌داند: کشته‌شدن به دست شغاد، قتل به دستور بهمن، افتادن در چاه در حین شکار و مردن از زخم‌های اسفندیار (۱۳۸۹، ج ۱۰/ص ۳۴۱). لیکن او اعتبار روایات را نسبت به یکدیگر نمی‌سنجد و درمورد اصالت هیچ یک قضاوتی نمی‌کند. رستگار فسایی نیز در مقاله‌ای، این روایات را سه‌گونه می‌داند: قتل توسط شغاد در بیان فردوسی و کسانی که

رستم را که کشت؟ بهمن یا شغاد تحلیل منابع داستان فرجام رستم... _____ فرزاد قائمی

از ابومنصوری بهره گرفتند؛ قتل توسط بهمن، در نظر طبری و بلعمی؛ و بالأخره کسانی که مرگ طبیعی وی را روایت کرده‌اند (۱۳۶۹، ص. ۲۴۳). او معتقد است برای ملت معتقد به عظمت قهرمان، فریب خوردن جهان‌پهلوانشان از شغاد، قابل قبول نبود، پس ایرانیان ابتدا مرگش را طبیعی جلوه دادند، سپس قتل وی را به شاهی سرشناس چون بهمن نسبت دادند (همان، ص. ۲۶۰)؛ نظری که با تقدم داستان شغاد بر مرگ طبیعی و زمان‌نگاری منابع مغایر است. کریستن‌سن نیز در تحلیلی درخور تأمل، ضمن تفکیک دو منبع مورد اشاره مسعودی، از کتاب آزادسرو، منشأ تقابل دینی در نبرد رستم و اسفندیار را ترجمه مستقل ابن مقفع از کتاب رُستخُم/سپندیات و خاستگاه داستان‌های رستم را غیرخدای‌نامه‌ای می‌داند (۱۳۸۱، ص. ۲۰۷). دیگر مناظر پژوهشگران به فرجام رستم، جنبه تفسیری - ادبی دارد و گرهی از خاستگاه روایت نمی‌گشاید. مثلاً داستان را نمونه دیگری از الگوی برادرکشی که با کشتار ایرج آغاز شده است (اسلامی‌ندوشن، ۱۳۴۸: صص. ۳۸۶-۳۸۸؛ مسکوب، ۱۳۸۴، ص. ۱۰۹)، یا از مظاهر الگوی «شهادت» دانسته‌اند (مزدآپور، ۱۳۸۳، ص. ۱۶۷).

در این بخش، ضمن طبقه‌بندی شکلی روایات، اصالت روایت مادر و روند تبدیل آن به سه روایت دیگر را به یاری مطابقت با منابع عامیانه موجود، با تکیه بر سؤالات تحقیق ذیل، معین خواهیم کرد:

۱. ارتباط داستان فرجام رستم با منابع خدای‌نامه‌ای و غیرخدای‌نامه‌ای شاهنامه

چگونه است؟

۲. چرا فردوسی در این داستان برای اثبات منبع داستان (آزادسرو)، برخلاف موارد

مشابه دیگر، به اقامه دلیل روی آورده است؟

۳. در بین اشکال مختلف روایات مرگ رستم، در پیکره متنی موجود، کدام روایت، اصلی (مادر) است؟

۴. باتوجه به مغایرت منابع داستان قتل رستم با روایت فردوسی و تأخر منابع عامیانه، خاستگاه مبهم داستان فرجام رستم، چگونه به یاری این روایات قابل گره‌گشایی است؟

بنابراین، ابتدا پیکره متنی داستان فرجام رستم را در نسبت با رستم و اسفندیار بررسی می‌کنیم.

۳. پیکره متنی داستان فرجام رستم (به‌منزله فقره‌ای از شبکه روایی داستان رستم و اسفندیار)

در تحلیل پیکره متنی داستان، الگوی دوبخشی ذیل قابل تبیین است:

۳-۱. غیبت یا حضور کم‌رنگ داستان در ادبیات پهلوی

در *اوستا* و تفاسیر و تلخیص‌های برخی نسک‌های مفقودش در کتاب‌های هشتم و نهم دینکرد، نامی از رستم و تقابلهش با اسفندیار نیست. درکل ادبیات پهلوی، در پنج متن نشانی ناچیز از رستم باقی مانده که شاخص‌ترین آن‌ها بندهشن است.^۱ در این متن از رستم نخست در شکست هاماورانیان و افراسیاب (دادگی، ۱۳۶۹، ص. ۱۴۵) و دوم در ذکر تخمه سام، به‌عنوان فرزند دستان (همان، ص ۱۵۱) یاد شده است. همچنین، در این متن هر بار نام اسفندیار و سه پسرش (بهمن، آذرتیش و مهرتیش) که دو تن از ایشان کشته زابلان‌اند، آمده (همان، صص. ۱۴۰، ۱۵۱، ۱۵۶)، اشاره‌ای به کُشته شدن ایشان نشده است. حتی وقتی در بلاهای هزاره‌ها، یادکردی از ایرانی‌کشی در عصر پادشاهی بهمن دارد که مرجعی جز کین اسفندیار برای توجیهش نیست؛ باز ذکری از رستم نیست:

رستم را که کشت؟ بهمن یا شغاد تحلیل منابع داستان فرجام رستم... _____ فرزاد قائمی

- «در همین هزاره چون شاهی به بهمن اسفندیاران رسید، [ایران شهر] ویران شد. ایرانیان به دست خود نابود شدند و از تخمه شاهی کس نماند که شاهی کند» (همان، ص. ۱۴۰).

- باوجوداین، برخی دیگر از منابع پهلوی از بهمن، به منزله یکی از بزرگترین پادشاهان مزدایی یاد کرده، دوران او را به شاخ‌های سیمین درخت کیهانی مانند کرده‌اند (دینکرد، ۱۹۱۱، ج. ۹/ص. ۸؛ *زندبهمن یسن*، ۱۳۷۰، ص. ۴). این دوگانگی در کنار حضور کم‌رنگ اسفندیار در متون پهلوی، نشان می‌دهد «رستم و اسفندیار» در منابع رسمی ساسانی نمود چندانی نداشته است.

۲-۳. رشد داستان رستم و اسفندیار در تواریخ مترجم عربی - فارسی

باوجود اثبات غیبت رستم و اسفندیار، در متون رسمی ساسانی، در ترجمه بخشی از این متون (*خداای نامه*)، با عنوان *سیرالملوک*، در عصر اسلامی، این داستان نقش پررنگی پیدا می‌کند. این بخش از منابع داستان به دو رده قابل تقسیم است:

۱-۲-۳. تواریخ *خداای نامه*‌ای: غیبت و رسوخ

عدم ذکر حتی یک‌باره نام رستم، در متون متنوع پهلوی سده سوم، گواهی بر غیبت داستان در *خداای نامه*‌هایی است که به قلم موبدان نگاشته شده بودند. حمزه اصفهانی که در تاریخش هشت *خداای نامه* متنوع را معرفی و از آن‌ها استفاده کرده بود (حمزه اصفهانی، بی‌تا، صص. ۹-۱۰)، در *تاریخ ملوک عجم*، «رستم و اسفندیار» را نیاورده است، تنها اشاره‌ای نیز که به رستم دارد، درباره کشتن یکی از ملوک یمن، *شمر یرعش*، منقول از نوشته‌های حمیری است (همان، ص. ۸۴؛ *همو*، ۱۳۴۶، ص. ۱۳۳). نویسندگانی که خلاصه سرگذشت ملوک عجم را مستقیماً از *خداای نامه*‌ها نقل کرده بودند، نیز اشاره‌ای به رستم و اسفندیار نکرده‌اند (ابن قتیبه، ۲۰۰۳، صص. ۳۶۲-۳۷۲).

باوجود غیبت «رستم و اسفندیار» در خدای‌نامه‌های موبدان، بسیاری از تواریخی که براساس ترجمه خدای‌نامه‌ها، لیکن با نگاهی به منابع دیگر، به خامه مورخانی مانند طبری، بلعمی، مقدسی، دینوری و ابن‌اثیر نگاشته شده بود، این داستان را نقل کرده بودند. حال پرسش این است که منابع آن‌ها برای اخذ داستان کدام متون بودند؟

۲-۲-۳. منابع غیرخدای‌نامه‌ای: منبع اصلی داستان «رستم و اسفندیار»

الف) سکیسران و پیکار

مسعودی از دو کتاب مهم نام برده که گویا منبع اصلی داستان‌های رستم بوده، در جریان نهضت ترجمه، به خدای‌نامه‌های ساسانی افزوده شده بودند. او در *مروج الذهب* از کتاب سکیسران (سکیکین) که به «سخن بسیار»، دربردارنده «اخبار و عجایب ایرانیان» و داستان‌های ایشان درباره ملوک و پهلوانان آن‌ها، به‌ویژه «حکایت رستم، پسر دستان» و داستان‌های وی بوده، یاد کرده است و می‌افزاید که ابن‌مقفع آن را به عربی ترجمه کرده بود. همچنین مسعودی تصریح دارد که «ایرانیان این کتاب را که شامل اخبار گذشتگان و سرگذشت ملوک ایشان است^۲، بزرگ شمارند و خدا را سپاس که بسیاری از اخبار آن‌ها را در کتاب‌های سابق خویش آورده‌ایم» (۱۳۴۴، ج. ۱/ صص. ۲۲۱-۲۲۲). او در همین اثر و در *التنبیه والاشراف* از کتاب دیگری نیز یاد می‌کند: کتاب پیکار (برگرفته از نام جنگ‌های ملوک ایران با ملوک ترک که به تعبیر مسعودی بدان «پیکار» یعنی «جهاد» می‌گفتند) یا بنکش^۳ که «اعمال اسفندیار» و «جنگ‌های رستم — پسر دستان — با اسفندیار، در خراسان و سیستان و زابلستان و دیگر اتفاقات و حوادث ایامشان» در آن آمده، به‌همت ابن‌مقفع به عربی درآمده بود (همان، ج. ۱/ ص. ۱۹۱؛ همو، ۱۳۴۹، ص. ۸۸). باتوجه به تأکید مسعودی در یادکرد از سکیسران

رستم را که کشت؟ بهمن یا شغاد تحلیل منابع داستان فرجام رستم... _____ فرزاد قائمی

بر رستم و در پیکار بر اسفندیار، می‌توان نظر خالق‌ی مطلق را با احتیاط پذیرفت که: «در سکیسران، محتملاً نقش مثبت را رستم داشت و در پیکار، اسفندیار» (۱۳۸۶، ص. ۵۶).

ب) کتاب رستم و اسفندیار

ابن‌ندیم در فن اول از مقاله هشتم *الفهرست*، ذیل عنوان «اسماء الكتب التي ألفها الفرس؛ في السير والاسمار الصحيحة التي ملوكهم» (نام تألیفات فارسیان، درباره سیرت و افسانه‌های حقیقی از پادشاهانشان)، برای اولین اثر از کتابی به نام *رُستَنخَم/سپندیات* نام می‌برد که به‌دست «جبله بن سالم» به عربی ترجمه شده بود (ابن‌ندیم، ۱۴۱۷ق، ص. ۴۲۴؛ همو، ۱۳۴۶، ص. ۵۴۱). ابن‌ندیم در همین بخش از ترجمه دیگر او از پهلوی، *بهرام شوبین* [چوبین] نیز یاد کرده است؛ دو اثری که هر دو با دو داستان متناظر خود در *شاهنامه* متجانس به‌نظر می‌رسند (همان). در این عنوان ابن‌ندیم ترکیب «السير الصحيحة» [سرگذشت حقیقی] و «الاسمار» [افسانه‌ها] مناسب برای آن چیزی است که امروز از «حماسه اولیه» اراده می‌کنیم، زیرا واقعیت تاریخی حماسه در ذهن مردمان و جنبه روایی آن را توأمان نشان می‌دهد و البته با افزوده ضمیر «هم» (ملوکهم) که این تاریخ روایی ایرانیان را به شاهان آن‌ها منحصر کرده، این دامنه را به سوی نوع گونه «ملی» نیز نزدیک کرده است. آثار دیگری که در این بخش، پس از این کتاب فهرست شده‌اند نیز این فرض را تقویت می‌کنند: کتبی درباره *دارا*، *بهرام‌چوبین*، *بهرام و نرسی*، *خدای‌نامه*، *کارنامه* [= *رزم‌نامه*] *انوشیروان* و... (همان).

در قیاس متون پهلوی — کتبی با زمینه مذهبی که به کردارهای ملوک و پهلوانان، رویکرد گزارش‌گرانه و اجمالی داشتند — در این کتب، روایات با بسط بیشتری نقل می‌شد و به جای جنبه دینی، جنبه داستانی قوی‌تر بود. منابع شاعران مثنوی‌سرا از

فردوسی تا اسدی، نظامی و گرگانی، محتملاً این نوع منابع بودند که برخلاف متون پهلوی که توسط زرتشتیان حفظ شدند، از بین رفته‌اند، لیکن بازآفرینی آن‌ها در منابع روایی قابل تعقیب است. به‌باور کریستن سن (۱۳۸۱، ص. ۲۰۷) با توجه به فقدان «رستم و اسفندیار» در *خدای‌نامه* پهلوی، ابن مقفع در *سیرالملوک* برپایه خلاصه‌ای که نویسنده *نهایه‌الارب*، نقل از وی آورده است (۱۳۷۵، صص. ۸۵-۸۲) داستان را از روی همین کتاب ترجمه کرده، به *سیرالملوک* خود افزوده بود.

ج) منابع مرتبط با «نمایش آیینی» داستان «سوگ اسفندیار»

برخی از روایات حماسی تراژیک شاخص، از جمله «رستم و اسفندیار»، همچون داستان‌های سیاوش، ایرج و زریر، در ایران ساسانی، پیش از کتابت، «کاربرد آیینی» داشته‌اند. یکی از مهم‌ترین اشارات در تأیید تداوم آیینی داستان، اشاره مستقیم و صریح فردوسی از زبان رستم به آیینی است به صورت «سالانه» (به سالی) و در انظار «عموم» (هر برزنی)، در «ایران»، به شکل «سوگ آیینی» (به مویه) برگزار می‌شده است:

از آن پس، به سالی، به هر برزنی به ایران خروشی بُد و شیونی
ز تیر گز و بندِ دستانِ زال همی مویه کردند بسیار سال

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج. ۵/ص. ۴۳۲، ب. ۱۶۰۶-۱۶۰۷)

هویت یکی از مهم‌ترین منابع مکتوب داستان‌های اسفندیار نیز در همین بخش قابل درک است: در *یادگار زریران*، کهن‌ترین حماسه مکتوب ایرانی، پس از کشته شدن شهادت‌گونه زریر و گرامی، نقش اصلی به اسفندیار واگذار می‌شود. سرایش این متن با ساختار شعری شش‌هجایی به‌گونه‌ای بوده که در اجرای موسیقایی نوعی نمایش مذهبی بتوان از آن استفاده کرد (مقدمه نوایی، ۱۳۷۴، صص. ۷-۱۱). در *شاهنامه* نیز پس از این داستان، «پیکار»های اسفندیار در جنگ با ارجاسپ آغاز می‌شود. با پذیرش

رستم را که کشت؟ بهمن یا شغاد تحلیل منابع داستان فرجام رستم... _____ فرزاد قائمی

فرضیه وجود اشکال آیینی برای داستان اسفندیار، توسعه نقل شفاهی داستان، حتی تا در میان اعراب بدوی تحلیل پذیر است. از قدیم ترین اسناد گسترش فراملی این سنت، داستان نصر بن حارث بن علقمه، بازرگانی مکی است که با این استدلال که: «محمد [ص] از عاد و ثمود برای شما تعریف می کند و من از رستم و اسفندیار و اکاسره...»، اخبار و افسانه های ایرانیان را که در حیره آموخته بود، برای مقابله با دین نو روایت می کرد (ر.ک: ابن هشام، ۴۱۳ق، الجزء الاول/صص. ۲۶۴-۲۶۷؛ ابن سلیمان، ۱۴۲۳ق، ج. ۳/ص. ۲۲۶). به گفته ابن عباس، ابن عم پیامبر، هشت آیه از سوره قلم، به ویژه آیه پانزدهم «إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ» (هرگاه آیات ما بر او خوانده شود، می گوید: این ها افسانه های پیشینیان است) و همه آیات محتوی لفظ «أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ» درباره وی نازل شده است (همان، ج. ۳/ص. ۴۸۷؛ الحمیری، ۱۳۸۳ق، ج. ۲/ص. ۳۰۰). با توجه به معنای لفظ دخیل اسطوره در عربی که معرب *historía* در یونان باستان [ἱστορία] از فعل [ἱστορεῖν]، به معنی «پرس و جو و کنکاش حقیقت» است و معنای «یادگیری یا دانستن همراه با تحقیق، تاریخ، ثبت واقعیت و روایت» را افاده می کند (آلیون، ۱۸۷۱م، ص. ۲۴۵۳؛ پرس، ۲۰۰۳، ص. ۷۰)، این معنا با تعبیر ابن ندیم در مورد حماسه (افسانه حقیقی پادشاهان) که هم «تحقیق و تاریخ» و هم «روایت و افسانه» را در بردارد، تجانس دارد.

در ادامه همین سیاست بازمانده از عصر ساسانی، آل امیه از حماسه خوانی داستان هایی چون رستم و اسفندیار و سرخاب و کاووس و زال، سود می جستند تا مردم را مناقب خوانی ائمه (علیهم الصلوة) دور کنند (قزوینی رازی، ۱۳۳۱، ص. ۶۷). همین رویکرد تا پس از فردوسی تداوم دارد؛ یک سند مهم، گواهی سراینده علی نامه است که در عصر غلبه رجال کرامی مذهب (چون میمندی) در دربار غزنوی، «شهنامه خواندن» را مکر کرامیان برای ضایع کردن «گفت مردان دین» می شمارد (ربیع، ۱۳۸۹، صص. ۱۳۵-۱۳۶).

بدین ترتیب، منبع بخشی از مکتوبات حماسی، روایات آیینی بوده‌اند که این نکته، دوگانگی روایات را درباره رستم توجیه می‌کند. در اجرای آیینی داستان رستم و اسفندیار برای بدنه جامعه زرتشتی ساسانی، رستم و زال و سیمرغ، به ترتیب، بددین و جادو و اهریمنی قلمداد می‌شدند. این روایات می‌توانستند به متون فارسی میانه چون پیکار راه جسته باشد. در مقابل این متون، روایات اصیل پارتی چهره قهرمانانه رستم را در قرائت متفاوتی از داستان تبلیغ کرده، از منابعی چون سکیسران و کتاب آزادسرو به شاهنامه / ابومنصوری، فردوسی و ثعلبی راه جستند. شاید به همین دلیل، غالب داستان‌های رستم در شاهنامه، جز آنچه در «جنگ هاماوران» و آغاز «سیاوخش» آمده، به تعبیر خالقی مطلق، «میان پیوست» اند؛ یعنی از جای دیگر اخذ و به ابومنصوری که بافت اصلی آن ترجمه یکی از خدای نامه‌ها بوده، ملحق شده‌اند و به همین جهت در خط روایی، با داستان‌های پیش و پس، اتصال «ارگانیک» ندارند (۱۳۹۰، ص ۱۶۳).

بدین ترتیب با توجه به اینکه اصل داستان‌های رستم بیشتر محتوای پارتی (پهلوانی) داشتند، تنها داستان‌ش که در فرهنگ شفاهی عصر ساسانی، با قرائتی زرتشتی، رشد کرده، به خلق اثری مستقل از خدای نامه‌ها انجامیده بود (کتاب رستم و اسفندیار)، در نهضت ترجمه عصر اسلامی، به ترجمه خدای نامه‌ها ملحق شد.

حال با چنین زمینه‌ای از منابع «رستم و اسفندیار»، روایت «مرگ رستم»، چه نسبتی با پیکره متنی منابع داستان دارد؟

۴. معمای فرجام رستم

رستم، شخصیت مطلوب فردوسی و مرگ او، نقطه پایان مبهم و منحصر به فرد یک اَبَر قهرمان حماسی است، چراکه فقط به حذف فیزیکی او که معمولاً در انتهای داستان هر قهرمانی وجود دارد، منجر نمی‌شود، بلکه ارتکابش به گناهی نابخشوده و پادافره

رستم را که کشت؟ بهمن یا شغاد تحلیل منابع داستان فرجام رستم... _____ فرزاد قائمی

سخت این گناه، او را در شمار شخصیت‌های بدفرجام جهان حماسه چون جمشید قرار می‌دهد. چنین پایانی برای قهرمانی با این عظمت تا اندازه‌ای برای مخاطبی که او را تا حد «انسان کامل» حماسه بزرگ می‌دارد، تلخ و طاقت‌فرسا بوده که انگیزه استحاله و دگرگونی را بالقوه به‌وی می‌بخشیده است. با چنین ظرفیتی از تغییرپذیری، روایات موجود درباره فرجام رستم، چهار شکل از «مرگ قهرمان» را نشان می‌دهد:

۱-۴. بن‌مایه مرگ هر دو هم‌آورد (مرگ رستم در پایان «رستم و اسفندیار»)

نهایه‌الارب (اثری که منبعش سیرالملوک ابن مقفع بوده) دو روایت از مرگ رستم دارد. باتوجه به اینکه ابن مقفع در خلق این بخش، علاوه بر ترجمه خدای‌نامه، کتاب رستم‌اسپندیات را پیش‌رو داشته است، این دوگانگی می‌تواند ناشی از این دو منبع باشد. این اثر در روایت دوم از فرجام رستم، با ارجاعی مبهم (فعل مجهول) به منبع، اظهار می‌کند که در پایان رزم رستم و اسفندیار، «گفته‌اند که رستم بر اثر زخم‌هایی که در نبرد با اسفندیار برداشته بود، بمرد» (۱۳۷۵، ص. ۸۵).

این روایت که تک‌سند بودنش ارزش آن را کاسته است، متضمن بن‌مایه

مرگ دو هم‌آورد در نبرد است، در داستان فرزندان رستم تکرار شده است.^۴

۲-۴. مرگ طبیعی رستم

نهایه‌الارب در مرگ رستم روایتی دیگر نیز دارد که مطابق آن «پس از مرگ اسفندیار، روزی رستم به شکار رفت. در شکارگاه گوری بر او پدید آمد و رستم از پی او اسپ تاخت و خود و اسپش در چاهی فروافتادند» (۱۳۷۵، ص. ۸۵).

در اخبارالطوال نیز کیفیت فرجام وی چنین آمده است: «گویند که چون رستم به اقامتگاه خود در سیستان بازگشت، چیزی نگذشت که بمرد و بهمن با شنیدن این خبر به سیستان رفت و هرکه از دودمان رستم و از کسان او بود به دست آورد و کشت» (۱۳۴۶، صص. ۲۸-۲۹).

در المعجم فی آثار ملوک العجم نیز ضمن ذکر اینکه، پیش از نشستن بهمن به تخت «سطوت تندباد موت، حیات رستم را از چمن زندگانی فروشکسته» بود، بدون ذکر دلیل مرگ، به جنگ سخت میان بهمن و زواره پرداخته است که متعاقب آن: «برادر رستم نیز به ستم کشته شد و بهمن را مُلک زابلستان در تصرف آمد» (قزوینی، ۱۳۸۳، صص. ۲۳۰-۲۳۱).

روایت مرگ طبیعی رستم، در عین محدودیت اسناد، در همین چند سند محدود نیز بین هیچ دو سندی مشابه نیست. بنابراین به نظر نمی‌رسد، اصالتی داشته باشد، احتمالاً شکل اصلاح‌شده روایت مرگ رستم به دست بهمن بوده است؛ شاید به این علت که برای بهمن، در مقام شاه ایران، توسل به حيله‌گری و عدم رویارویی با قاتل پدر و به چاه افکندن حریف تاج‌بخش خود، پیروزی‌ای نبوده که مایه تفاخر باشد؛ پس ترجیح دادند آن را با فرض مرگ طبیعی رستم، جایگزین و تعدیل کنند.

۳-۴. کشتن رستم در چاه نیرنگ شغاد

از بین منابع قدیم و اصیل، این روایت فقط در شاهنامه فردوسی و غررالسیر ثعالبی آمده است. در نتیجه در شاهنامه ابومنصوری هم بوده است. فردوسی در مقدمه داستان، راوی را معرفی می‌کند:

یکی پیر بُد نامش آزادسرو	که با احمد سَهْل بودی به مرو
دلی پُر ز دانش سری پُرسخُن	زبان پُر ز گفتارهای کُهَن
کجا نامه خسروان داشتی	تن و پیکر پهلوان داشتی
به سام نریمان، کشیدی نژاد	بسی داشتی «رزم رستم» به یاد
بگویم سخن آنچ از او یافتم	سخن را یک اندر دگر بافتم

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج. ۵/ صص. ۴۳۹، ب. ۵-۱)

رستم را که کشت؟ بهمن یا شغاد تحلیل منابع داستان فرجام رستم... _____ فرزاد قائمی

احمدسهل، مرزبان مرو در ۲۶۹-۳۰۷ق که در نهایت به گناه شورش بر زعمای خود (سامانیان)، به مرگ محکوم شد (خالقی، ۱۳۸۹، ج. ۱۰/ص. ۳۳۳)، بانی کتابی بوده که فردوسی *نامه خسروان* می‌نامد. پس آزادسرو از موبدان زرتشتی مترجم *خدای‌نامه* بوده که بنابه توصیف فردوسی، از تبار دودمان‌های پهلوانی (امرا و سرداران) سیستان بوده، خود را به تخمه سام منتسب کرده، بسیاری از داستان‌های حماسی رستم را «به یاد» داشته است. تقابل «نامه» و «یاد» (به‌مثابه دو شیوه نقل مکتوب و شفاهی)، محتملاً نشان می‌دهد، او داستان‌های رستم را از منبعی شفاهی (حافظه) یا مکتوب (کتابی در اخبار رستم) به ترجمه‌ای از خدای‌نامه‌ها که طبیعتاً فاقد این داستان‌ها بوده، افزوده بود. بر مبنای وجود داستان شغاد در ترجمه ثعالبی، *ابومنصوری* نیز داستان را داشته، پس *نامه خسروان* آزادسرو، از منابع چهار موبد نگارنده این اثر نیز بوده است. با وجود این، به دلیل وجود داستان‌هایی از رستم در *شاهنامه* که در ترجمه ثعالبی (و محتملاً *ابومنصوری*) نبوده است و تعبیر اول‌شخص فردوسی نسبت به او («از او یافتم»)، بعید نیست، فردوسی در روند تکمیل *شاهنامه*، مستقیماً از آزادسرو بهره برده باشد؛ به همین دلیل با وجود عدم درک مستقیم او (به علت فاصله زمانی) برخلاف موبدانِ *راوی* *ابومنصوری*، آزادسرو را معرفی کرده است، بر دانش پژوهی، فضیلت، داستان‌گویی و جاه او صحه می‌گذارد:

کنون بازگردم به گفتار سرو فروزنده سهل ماهان به مرو

چنین گوید آن پیر دانش‌پژوه هنرمند و گوینده و باشکوه

(همان، ج. ۵/ص. ۴۴۱، ب. ۲۹-۳۰)

احمدسهل ماهان، یا به‌باور خالقی (۱۳۶۲، ص. ۱۰۲)، احمدسهل (چون «ماهان» (نام محله‌ای در مرو) می‌تواند لقب آزادسرو باشد)، محتملاً نقشی مشابه

ابومنصور عبدالرزاق داشته، نیم قرن پیش‌تر از وی، با حمایتش از «گفتار سرو»، بقای نام خود را در امارت مرو تضمین کرده است («فروزنده سهل...»).

شباهت‌های بین روایت ثعالبی و فردوسی، حتی در سطح دیالوگ‌های داستان، برای اثبات اخذ از منبع مشترک این دو، /ابومنصوری، کافی است. البته تفاوت‌ها نیز بسیار است، به ویژه ثعالبی بر خلاف فردوسی اشاره‌ای به آزادسرو نداشته، ماجرا را نیز به‌عنوان بخشی از پادشاهی بهمن نقل کرده است؛ این عوامل به‌علاوه ضبط «شغای» ثعالبی و تفصیل فردوسی در معرفی سرو که درباره چهار موبد /ابومنصوری چنین نمی‌کند، فرضیه احتمال دسترسی مستقیم فردوسی به آزادسرو (علاوه بر اخذ از /ابومنصوری) را تقویت می‌کند.

همچنین با شباهت شکلی دو روایت قتل رستم با نیرنگ شغاد و بهمن (برمبنای سندی از *خاوران‌نامه* که در بخش پسین تحلیل خواهد شد) و عدم وجود هیچ پیشینه‌ای از شغاد، در مقابل کثرت منابع مربوط به بهمن، ثابت می‌شود، داستان شغاد نسبت به داستان بهمن نوظهور بوده، بقایای داستان اصلی در آن قابل ردگیری است. مهم‌ترین صحنه‌ای که نشان می‌دهد، داستان شغاد در روساخت داستان بهمن پرداخته شده، صحنه اقدام ناموفق بهمن در کشتن رستم، آن هم نه در رویارویی که با نیرنگی ناجوانمردانه است. در *شاهنامه* زال فردی به نام «شیرخون» را راهنمای بهمن می‌کند. شیرخون راه را نشان می‌دهد و به سرعت ناپدید می‌شود. ثعالبی می‌گوید که در «خرافات فرس» راهنما یک «زاغ» بوده است (۱۳۶۸، ص. ۲۱۹)؛ پرنده‌ای منسوب به جادوگران که می‌توانسته است از شهرت دستان به جادو در منبع اولیه (پیکار یا کتاب رستم و اسفندیار) حکایت کند. ادامه داستان و پرتاب صخره بزرگی از فراز قلّه و شیوه دفع آن از جانب رستم در دو متن مشابه است (همان‌جا؛ فردوسی، ۱۳۸۶،

رستم را که کشت؟ بهمن یا شغاد تحلیل منابع داستان فرجام رستم... _____ فرزاد قائمی

ج. ۵/صص. ۳۱۹-۳۲۰). حتی در ترجمه ثعالبی، بقایای بیشتری می‌توان یافت که ثابت می‌کند، انگیزه کشتن رستم برای بهمن حفظ شده است؛ ازجمله وقتی خبر کشتن رستم را به او می‌دهند، می‌گوید: «شغای در کشتن رستم از من پیشی گرفت» (۱۳۶۸، ص. ۲۲۹).

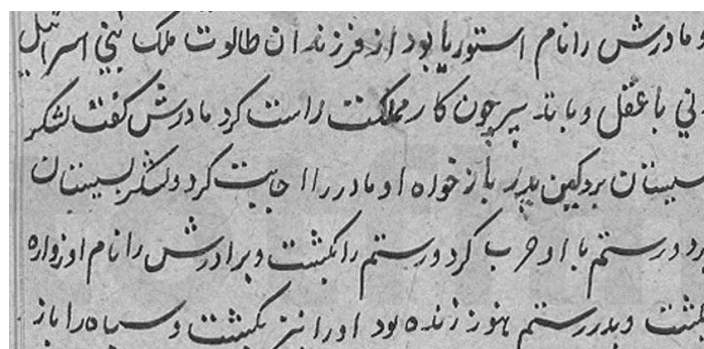
دلیل این جایگزینی مبهم نیست. ناپسند بودن داستان کشتن پهلوان سیستانی به دست شاه فرهمند ایران، نزد حامیان رستم، و کشتن تاج‌بخش پیر، آن هم با نیرنگ به دست شاه، نزد حامیان بهمن، انگیزه جست‌وجوی گُشنده‌ای دیگر را برای رستم ایجاد کرده است. باتوجه به داده‌های فردوسی درباره انتساب آزادسرو به سام و شهرت او به گویندگی رزم‌های رستم، انگیزه تبرئه رستم در روایت وی، قوی‌تر از انگیزه دیگر است؛ درنتیجه، با استفاده از بن‌مایه آشنای کشتن قهرمان به دست برادری خائن (مشابه جمشید و ایرج)، با خلق شخصیتی کنیززاده (بدون گهر و نسب) در کنار خصومت دیرپای بین شاهان خراج‌گزارِ کابل به زابل، فرجام نویی را جانشین پایان مشهور داستان کرده است. همین بدعت داستان باعث شده، برای اولین و آخرین بار در شاهنامه، فردوسی درمورد قابل‌اعتماد بودنِ راوی داستان، شهادت دهد که این داستان از راوی ثقه‌ای اخذ شده است.

۴-۴. کشته شدن رستم به دست بهمن در ماجرای کین اسفندیار

در میان منابع خدای‌نامه‌ای داستان، اصیل‌ترین و بیشترین منابع، از قتل رستم و دستان به دست بهمن یاد کرده‌اند. ازجمله در کهن‌ترین منبع ذکر مرگ رستم، تاریخ طبری آمده است که بهمن «به خون‌خواهی پدر به سیستان رفت و رستم و پدرش، دستان، و برادرش، آزاره، و پسرش، فرمَرز را بکشت و برای روزی سپاه و خرج هیربدان و آتشکده‌ها و مصارف دیگر، مال بسیار گرفت» (۱۳۵۲، ج. ۲/ص. ۴۸۴).

بلعمی نیز بدین بازگویی می‌افزاید، مادر بهمن، به نام «استوریا»، از فرزندان طالوت، ملک بنی اسرائیل، زنی با عقل تمام، از او خواست که «کشنده پدر خویش را طلب کن و کین پدر خویش، از او بخواه» و بهمن، «مادر خویش را اجابت کرد و لشکر کشید به سیستان و خون پدر خویش اسفندیار را از رستم، پسر دستان، طلب کرد. رستم با وی حرب کرد. [بهمن] رستم را بکشت و برادر رستم، زواره را بکشت و پدر رستم، دستان هنوز زنده بود، او را نیز بکشت» (۱۳۴۱، ج. ۲/ ص. ۶۸۶). این عبارت چون با روایت مشهور شاهنامه از رستم و شغاد مغایرت داشته، در برخی نسخ متأخر حذف شده، از جمله در نسخه اساس تصحیح روشن، در حمله بهمن به سیستان، به خواست مادر (با ضبط اساس «اشنوربا» و دو بدل استوریان و استرا!) از کشتن فرامرز، زوار[ه] و دستان یاد شده است؛ همچنین این‌که: «رستم خود مرده بود» (۱۳۸۰، ص. ۹۵۷، ۹۶۰). بهار نیز از نسخه‌ای دیگر نقل کرده بود که: «به روایتی دیگر در کتاب اخبار عجم ایدون گفته‌ست که در آن وقت که بهمن قصد آن کرد که خون پدر بازخواهد، رستم نمانده بود که به دست برادری از آن خویش هلاک شده بود» (۱۳۴۱، ج. ۲/ صص. ۶۸۶-۶۸۷). وجود این عبارت در برخی نسخ الحاقی خود تأییدی در اصالت روایت کشتن رستم توسط بهمن است.

طبق جست‌وجوی نگارنده، حتی در نسخ متأخر فاقد تحریفات بالا نیز روایت حرب رستم با بهمن و قتلش حفظ شده، از بخش‌های مسلم متن است که در نسخ قدیم و نسخ متأخر معتبر وجود دارد. از جمله نسخه mto1776 کتابخانه گنج‌بخش (نونویسی در ۱۳۴۷ق؛ اصل نسخه: سده ۱۲) در صفحه ۵۳۵ ماجرا را با اعلام صحیح (استوریا) ضبط کرده است:



رستم را که کشت؟ بهمن یا شغاد تحلیل منابع داستان فرجام رستم... _____ فرزاد قائمی

ابن‌اثیر نیز همین واقعه را بدون نام زواره، نقل می‌کند: «و [بهمن] به خون‌خواهی پدر به سجستان شد، پس رستم و پدرش، دستان، و پسرش، فرامرز، را کشت» (ابن‌اثیر، ۱۳۸۵ق، ج. ۱/ص. ۲۷۸).

مسعودی نیز در *مروج‌الذهب* در ضمن گزارش از کتاب *سران‌سکاه*، ازجمله مندرجات این کتاب، از «داستان اسفندیار، پسر بستاسف، پسر لهراسف و کشته شدن او به دست رستم، پسر دستان و کشته شدن رستم به دست بهمن، پسر اسفندیار، و دیگر اخبار و شگفتی‌های ایرانیان کهن ...» یاد می‌کند (مسعودی، ۱۳۴۴، ج. ۱/ص. ۲۲۱).

قدیم‌ترین منظومه حماسی شناخته‌شده فارسی، *شاهنامه مسعودی مروزی* سروده حوالی ۳۰۰ق، در ذکر پادشاهی بهمن، روایتی از قتل‌عام دودمان رستم داشته که به‌نقل از ثعالبی مضمونش چنین بوده است: «بهمن زال را کشت و تنی از کسان او را زنده باقی نگذاشت» (۱۳۶۸، ص. ۳۸۸). بنابراین، در آن اثر نیز قاتل رستم کسی جز بهمن نبوده است.

روایت مرگ رستم به‌دست بهمن حتی در منابع پس از فردوسی نیز حفظ می‌شود. ابن‌بلخی در *فارس‌نامه* از قتل همه خاندان رستم، ازجمله خود او، به دست بهمن یاد کرده، تنها فرامرز را از قلم افکنده است (۱۳۶۳، ص. ۵۲). در منابع متأخری مثل گردیزی، به‌دلیل شهرت روایت *شاهنامه*، مستقیم از این حادثه یاد نمی‌شود، ولی با عدم اشاره به داستان شغاد، مشابه نسخ متأخر بلعمی، گفته می‌شود که بهمن وقتی با قصد کشتن رستم به سیستان رسید، رستم خود مرده بود و جای او فرامرز را کشت (۱۳۴۷،

ص. ۱۵)؛ رویکردی که حاکی از شهرت روایت مرگ رستم به دست بهمن حتی پس از فردوسی است.

بنابراین روایت کشتن رستن به دست بهمن، به دلایل ذیل اصیل تر به نظر می‌رسد:

الف) کثرت روایت در منابع، به ویژه بیشترین منابع متقدم.

ب) مهم‌ترین دلیل وجود بقایای روایت بهمن حتی در متن شاهنامه است که با وجود جایگزینی داستان بهمن با روایت آزادسرو، روایت اصلی در حاشیه روایت افزایشی حفظ شده است؛ ماجرای پرتاب سنگ که اقدامی حيله‌گرانه، غیرجوانمردانه و بدون رویارویی (مشابه ماجرای چاه) برای کشتن رستم است و چون ثعالبی نیز آن را بیان کرده، در /بوم‌نصوری هم موجود بوده است. با عدم موفقیت بهمن در قتل رستم و فرافکنی قتل در سیمای شخصیتی برساخته (شغاد)، هم اقدام ناجوانمردانه بهمن و هم کیفیت مرگ رستم (جایگزینی شاه با یک بدنزاد) تعدیل شده است.

ج) دلیل دیگر، آوازه روایت اصلی حتی تا قرن‌ها بعد از فردوسی، در منابع تاریخی (مورخانی چون گردیزی و ابن‌بلخی) و فرهنگ شفاهی و حماسه‌های عامیانه است (موضوع بخش بعد).

درنهایت، چگونه «معمای فرجام رستم»، به واسطه تطبیق منابع عامیانه با اسناد کهن قابل گره‌گشایی است؟

۵. تداوم داستان کشتن رستم به دست بهمن در ادبیات عامیانه

اگر چه منابع مکتوب حماسه‌های شفاهی عمدتاً متأخرند، طبیعت این روایات که برآیند تداوم روایات کهن در افواه، در عین استحاله و کاهش یا افزایش عناصری بدان است، باعث شده یکی از عناصر جست‌وجوی دیرینگی، در نقد منابع یک روایت، جست‌وجوی میزان تداوم آن در منابع شفاهی باشد. شواهد بسیاری در حماسه‌های

رستم را که کشت؟ بهمن یا شغاد تحلیل منابع داستان فرجام رستم... _____ فرزاد قائمی

شفاهی ایران موجود است که نشان می‌دهد نقش بهمن در قتل رستم، در این متون نادیده انگاشته نشده، باوجود شهرت داستان شغاد، راویان برای رفع این دوگانگی، دو روایت را با هم تلفیق کرده‌اند. بدین‌صورت که در غالب این متون، روایت قتل رستم در کابل به‌دست بهمن یا به‌دستور او، و در مواردی با تحریک یا فرمان مادرش (مشابه روایت بلعمی) یا وزیرش (جاماسپ)، و به‌واسطه شغاد و شاه‌کابل انجام شده است:

یکی از تدوین‌کنندگان طومارهای نقالی، می‌نویسد که تاکنون هیچ پژوهشگری درباره نقش بهمن در تحریک شغاد به قتل رستم تحقیق نکرده، لیکن اول‌بار نقالی صوفی‌مسلمی به‌نام فال‌اسیری تصریح کرده که در قتل رستم، بهمن مقصر واقعی و شغاد تنها آلت فعل بوده است. به‌گفته راوی این طومار، بهمن چون آتش زیر خاکستر، از کودکی شغاد، پیوسته او را بر رستم می‌شوراند و هنگام وداع با رستم، برای عزیمت به استخر همراه فرامرز (به آهنگ شهرباری)، پنهانی با شغاد پیمان بست که اگر رستم و فرامرز را بکشد، سپهسالار کل ایران خواهد شد (طومار کهن شاهنامه، ۱۳۷۴، ص. ۷۷۵). بعدها نیز در کابل، با مشورت جاماسپ حکیم، با فرستادن نامه و هدایایی او را به کشتن برادر تحریض کرده (همان، ص. ۷۷۹)، پنهانی به شوهرخاله‌هایش پیغام داد که «از رستم کین‌خواهی کنید» (همان، ص. ۷۴۵).

شغاد با وعده حمایت بهمن، محرابشاه (مهراب‌شاه) را همراه می‌کند و وقتی به بهانه بی‌حرمتی شاه راهی زابل می‌شود، محرابشاه در نامه‌ای به بهمن، طلب کمک می‌کند و بهمن شاه نقشه شکارگاه و چاه‌های پوشیده لبریز از حربه را، با مشورت ارجاسپ حکیم طراحی می‌کند (همان، ص. ۷۸۳).

سیدمصطفی سعیدی، نقال پیش‌کسوت لرستانی، در طومار پر حجمش، باوجود عدم بیان نقش مستقیم بهمن در قتل رستم، ضمن توصیف ماجرای عاشقانه او با شاهدخت

عرب و نجاتش توسط رستم که تکراری از داستان گرفتاری کاووس در هاماوران است، معتقد بود بهمن باوجود مدیون بودن جان و تاجش به رستم، چنان از شنیدن خبر قتل وی، مسرور شد که دستور آذین بستن شهر و برپایی جشن را داد و خائنان به رستم را فراخواند، دسیسه برای نابودی زال و فرزندان رستم را آغاز کرد (۱۳۸۱، ج. ۲/ص. ۱۱۲۰).

نقال نامی مکتب تهران، مرشدترابی، نقل از استاد این فن، حاج بابای مشکین، می گوید که بهمن اگرچه تاج و جانش را مرهون رستم بود، پیوسته آرزوی محو وی را داشت و محرمانه به شاه کابل نامه نوشت، با نقشه شاه کابل، در شکارگاهی، شغاد را مخفیانه ملاقات کرد، به وی وعده داد که «اگر [کار رستم را] تمام کردی، تو را جهان پهلوان می کنم» (مشکین نامه، ۱۳۸۶، ص. ۲۰۷).

در طوماری دیگر، بهمن با مرگ رستم، زابل را با سپاهی بزرگ محاصره و مردم را دچار قحطی و اعتراف می کند که: «سوگند خورده ام که نسل رستم و گرشاسپ را از صفحه روزگار پاک کنم ...». در این طومار، بهمن حتی در مقابل فرامرز حاضر به رویارویی جوانمردانه نیست، به ترفندی مشابه نقشه ارجاسپ برای قتل رستم متوسل می شود، شبانه در محل رزمگاه او و فرامرز، صد چاه می کند، با خاشاک می پوشاند، سی هزار تیرانداز را در کمین می نشاند تا فرامرز به شیوه رستم هلاک شود (طومار فرامرزنامه، ۱۳۶۳، ص. ۲۵۳).

در میان حماسه های گفتاری^۵ نیز برای نقش بهمن در قتل رستم شواهد بسیاری موجود است. انجوی در اولین روایت از دشتستان، فراتر می رود، می گوید که بهمن حتی شغاد (در جنوب چغاد و صغاد نیز گفته می شود) را وادار می کند که در شکارگاه، جوغی (چاهی) به قدر دوازده گز را پُر حربه کرده، با خاک بپوشاند تا رستم را هلاک کند

رستم را که کشت؟ بهمن یا شغاد تحلیل منابع داستان فرجام رستم... _____ فرزاد قائمی

(۱۳۶۳، ص. ۱۵۰). مطابق عامیانه‌نویسی نقالی گمنام، بهمن در پادشاهی خود، از طریق شاه کابل وعده‌هایی به «شقاق» [شغاد] داد تا با ندادن خراج زابل، رستم را به کابل کشانده، با حفر چاهی در تلِ مارسران، وی را گرفتار کردند (نثر نقالی شاهنامه، ۱۳۹۴، ص. ۱۹۱). در برخی روایات توده‌ای، حتی انگیزه دشمنی بهمن با رستم، در سیمای کتیون که در افواه همسر بهمن است، فرافکنی شده است؛ شاه‌بانویی که بهمن را برای کشتن رستم تهییج و تشجیع می‌کند تا بر ترس خود نسبت به رستم فائق شود و دست به خونش بیالاید (فاروقی، ۱۳۸۹، صص. ۱۸۲-۱۸۵، ۱۹۸-۲۰۳).

روایات پراکنده در طومارهای نقالی درباره نقش بهمن در قتل رستم، بیش از آن است که در این مجال بگنجد و محتاج پژوهشی مستقل است، لیکن هنوز برای اثبات این فرض که داستان شغاد از استحاله روایتی مشابه درباره بهمن منتزع شده است، حلقه مفقوده‌ای وجود دارد که علاوه بر اثبات نقش بهمن در کشتن رستم، شکل و خاستگاه روایت فرجام رستم در شاهنامه را روشن کند. این حلقه مفقوده نیز متنی مرتبط با ادبیات عامیانه است.

خاوران‌نامه سروده ۸۳۰ق ابن حسام خوسفی، شاخص‌ترین حماسه دینی فارسی و برترین نظیره شاهنامه — اثری در ژانر ولایت‌نامه، سروده‌شده در زمینه افسانه‌های عامیانه مذهبی — حاوی مهم‌ترین سند درمورد مرگ رستم است. اگرچه مضمون خاوران‌نامه جنگ‌های خیالی حضرت علی^(ع) در سرزمین خاوران با قباد و تهماسب‌شاه، پادشاهان خاوران است، خط اصلی حماسه ریشه‌ای باستانی دارد که محتملاً شخصیت‌های دینی بعدها بدان افزوده شده‌اند. ابن حسام مقلد و دوستدار فردوسی است و حتی به اقرار خودش، خاوران‌نامه را متأثر از رؤیایی سروده است که فردوسی در آن، از بهشت وی را به سرودن این اثر تشویق کرده بود. چنین کسی قطعاً

داستان مرگ رستم در شاهنامه را می‌شناخته است؛ باوجوداین وقتی در یکی از داستان‌هایش، شخصیتی قصد کشتن دشمنی با استتار چاه‌های پرحربه دارد، برای استفاده تمثیلی، روایتی از مرگ رستم را ارائه می‌دهد که متفاوت با شاهنامه است. چرا؟ آیا پاسخ جز این است که بنابه این حقیقت که گنجینه موارث کهن بعضاً در افواه عوام حفظ می‌شد، حداقل تا سده نهم، این روایت حفظ شده، نزد ابن‌حسام اصیل به‌شمار می‌رفته، تا جایی که او آن را بر داستان شغاد ترجیح داده است!

در ادامه، روایت قتل رستم از *خاوران‌نامه*، برپایه متن مصحح، برای نخستین‌بار، ارائه می‌شود.^۶ مطابق این روایت، بهمن به کین پدرش با رستم نبرد می‌کرد، چون حریف قدرت او نمی‌شود، به دسیسه، در نخجیرگاهی بر راه، چاهی حفر می‌کند، هم‌زمان پیکی برای آشتی می‌فرستد، رستم را برای بزم به نخجیرگاه خویش می‌خواند. رستم می‌پذیرد و ناغافل در یکی از چاه‌های پوشیده «دستان بهمن» سرنگون می‌شود:

یکی از بزرگان زبان برگشاد	ز «دستان» یکی داستان کرد یاد
که چون رستم از تخمه زال بود	خداوند شمشیر و کوپال بود
ز کاووس کی تا به اسپندیار	جهان‌پهلوان بود و فرمان‌گذار
چو اسپندیارش بدان‌دیش گشت	بر او کینه رستمی بیش گشت
چو بر دست رستم ز بدروزگار	بُیُد ریخته خون اسپندیار
کمر بست بهمن به کین پدر	بکوشید با رستم زال زر
چو بر پوردستان نیامد شکست	به دست نمودن برآورد دست
یکی چاه کند او به نخجیرگاه	به جایی که رستم بر او داشت راه
پوشید چه را به خاشاک و خس	وز آن جا به رستم فرستاد کس
که: باید که نزدیک ما بی‌سپاه	کمر بسته آیی به نخجیرگاه

رستم را که کشت؟ بهمن یا شغاد تحلیل منابع داستان فرجام رستم... _____ فرزاد قائمی

که تا آشتی در میان آوریم	به شادی عنان در عنان آوریم
سر تخت جمشید و تاج قباد	بماند به شاه فریدون نژاد
فرستاده چون پیش رستم رسید	سخن گفت بسیار و پاسخ شنید
پذیرفت رستم که فرمانبرم	ز فرمان شاه جهان نگذرم
ز دستان بهمن نه آگاه بود	که چاهی چنان بر گذرگاه بود
کمر بست و آمد به نخجیرگاه	در افتاد ناگه به تاریک چاه
جهانجوی را روز برگشته شد	به دستان بهمن چنین کشته شد
تو نیز ای جهاندار چاهی بکن	به پیش سراپرده خویشان.....

(خوسفی، ۱۴۰۰، ب. ۹۴۷۷-۹۴۹۹)

۶. نتیجه

درمورد منبع داستان فرجام رستم سه فرض متصوریم:

۱. «رستم و اسفندیار» در خدای نامه‌ها و غالب منابع مترجم از آن، نقشی نداشت. دو کتاب سکیسران و پیکار که ابن مقفع به عربی ترجمه کرده بود و در نخستین، سرگذشت پهلوانان سیستان از جمله رستم و در دومی شرح جهاد اسپندیار با او آمده بود (و کتاب مستقل رستم و اسفندیار نیز از آن منتزع شده بود)، از مأخذ نفوذ داستان به ترجمان عربی و فارسی خدای نامه‌ها شد (البته به ترتیب با دو نقش مثبت و منفی برای رستم بسته به نگاه نویسنده منبع). ممکن است همین کتاب مأخذ آزادسرو بوده باشد. ولی موضوع کشته شدن رستم به دست بهمن در تالیف آزادسرو جای خود را به کشته شدن رستم به نیرنگ نابرداری اش می‌دهد.

۲. مغایرت فرجام رستم در روایت آزادسرو با پایان معهود وی در منابع مترجم خدای نامه‌ای تا قرن چهارم، به‌ویژه شهرت قتل رستم به‌دست بهمن در افواه، دلیل اصلی فردوسی برای دفاع از منبع متفاوت خود درباره فرجام رستم بوده است.

۳. تعبیر فردوسی درباره «نامه خسروان» داشتن سرو، الزاماً بدین معنا نیست که آزادسرو دست‌نویسی از صورت رسمی خدای نامه ساسانی را ترجمه کرده بود. هم نزد ابومنصور عبدالرزاق و هم نیم قرن پیش‌تر، احمد سهل که هردو بنا به عنوان پهلوانی، از خاندان‌های سپاهی بودند، انگیزه برای افزودن اخبار رستم وجود داشته است. محتملاً آزادسرو که خود را از دوده سام می‌دانسته، نامه باستان خود را بر مبنای ترجمه متنی چون سکیسران شکل داده، اخباری از رستم را به ترجمه‌اش افزوده بود؛ فردوسی نیز در نظم شاهنامه، علاوه بر اخذ از ابومنصوری، مستقیماً نیز تحت‌تأثیر کتاب آزادسرو بوده است؛ اگرچه وجود نام آزادسرو در فرامرزنانه و داستان شب‌رنگ، نشان می‌دهد فردوسی همه روایات سرو را در اثرش اخذ نکرده بود.

۴. بدین ترتیب، نگارندگان ابومنصوری روایتی مستحدث و غیرمعتبر را در مورد مرگ رستم از شاهنامه منشور آزادسرو به شاهنامه خود راه داده بودند که از فرافکنی گناه بهمن در چهره یک برادر جعلی و دون‌مایه (کنیززاد) و ملهم از روایاتی مثل مرگ جمشید به دست سپیتور (که آنجا هم پنهان شدن در درخت وجود داشت)، شکل گرفته بود. فردوسی در نظم این روایت، شکوه مرگ رستم و رازگویی او با خداوند را نیز در پیوند اثر منشور افزود و به متن فروغ دیگری بخشید. حذف جنبه دینی تقابل رستم و اسفندیار در روایت سرو، که در غالب منابع مقتبس از پیکار با رویکرد منفی به رستم وجود داشت، به فردوسی کمک کرد، برخلاف تبلیغات زرتشتی، رستم را بدون تعلق به مسلکی خاص، تبدیل به شخصیتی خداپرست کرده، زمینه حذف سرنوشت

رستم را که کشت؟ بهمن یا شغاد تحلیل منابع داستان فرجام رستم... _____ فرزاد قائمی

شوم وی (= کشتن به دست شاه ایران؛ با توجه به تقدس نهاد شهریاری)، امکان تبدیل او به یک قهرمان ملی و حتی همتایی با مقام انسان کامل در سده‌های پسین را میسر کند. این تغییر اگرچه به پالایش و تصعید شخصیت رستم در فرهنگ ایرانی، به منزله الگوی جوانمردی و مظهر یک قهرمان ملی کمک کرد، به فراموشی داستان مشهور کشتن وی توسط بهمن منجر نشد. منابع شفاهی سندی مهم است که با حفظ حلقه‌های نامرئی اتصال به زنجیره‌های کهن، بقایای تقابل رستم و بهمن را در حماسه‌های شفاهی و طومارهای نقالی حفظ کرده است. در نهایت روایت یکی از مقلدان پروپاقرص فردوسی در سده نهم (ابن حسام خوسفی)، از مرگ رستم — که عین داستان فردوسی را منتهی نه با شخصیت مخالف شغاد بلکه برپایه فاعلیت مطلق بهمن روایت می‌کرد — ثبات این روایت حتی تا پنج سده بعد از سرایش شاهنامه به اثبات می‌رسد. فردوسی به‌همین دلیل، در مقدمه داستان شغاد بر ثقه بودن منبعش پافشاری کرد، چون قرار بود داستانی را روایت کند که اصالت ندارد. بنابراین، کسی که در روایت اصلی، رستم را در چاه افکنده بود، جز بهمن، شاه کیانی، نبود.

پی‌نوشت‌ها

۱. چهار متن دیگر: درخت/سوریک (آسانا، ۱۸۹۷-۱۹۱۳، صص. ۱۰۹-۱۱۴)، شهرستانهای ایران/شهر (همان، ص. ۲۲)، یادگار زریران (۱۳۷۴، ص. ۵۲) [که صحت خوانش محل تردید است] و سرود «آمدن شاه‌بهرام ورجاوند» است (بیلی، ۱۹۷۱، صص. ۱۳۰-۱۳۱).

۲. با توجه به اظهارات مسعودی درباره احتوای کتاب بر سرگذشت ملوک ایران و نقش محوری رستم در اثر و پایان رستم در این کتاب به دست بهمن، این کتاب صورتی از تاریخ اساطیری - حماسی ایران باستان را ارائه می‌کرده که احتمالاً از کیومرث آغاز و تا بهمن امتداد داشته است؛ ساختاری که با روند حاکم بر بدنه شفاهی حماسه‌های ایرانی را — مندرج در طومارهای جامع نقالی — قابل

- قیاس است و این احتمال را قوت می‌بخشد که بین این اثر و تداوم داستان‌های رستم در حماسه‌های شفاهی تجانس ارتباطی وجود داشته باشد.
۳. به باور خالقی تحریف ضبط سگ‌گین و همان سیکسران است.
۴. ازجمله روایت مرگ برزو در نبرد با مهراس دیو دوسر، در روایتی الحاقی به برزنامه کوسج (ازجمله روایت مرگ برزو در نبرد با مهراس دیو دوسر، در روایتی الحاقی به برزنامه کوسج) (رک: قائمی، ۱۳۹۷، صص. ۴۰۷-۴۲۱).

5. Oral Epic

۶. با توجه به تفاوت و نقص نسخ، و عدم وجود متن چاپی معتبر، شماره ابیات در متن مصحح که در آستانه نشر است، ارائه شده، تا جایگاه داستان در منظومه روشن شود.

منابع

- ابن اثیر، ع. (۱۳۸۵ق). *الکامل فی التاریخ*. بیروت.
- ابن بلخی (۱۳۶۳). *فارس‌نامه*، تصحیح گ. لیسترنج و ر. نیکلسون. تهران: دنیای کتاب.
- ابن عاشور، م. (۱۹۸۴). *تفسیر التحرير والتنویر*. ۳۰ ج. الدارالتونسیه.
- ابن قتیبه، ا. (۲۰۰۳ق). *المعارف*. بیروت.
- ابن ندیم، م. (۱۴۱۷ق). *الفهرست*. بیروت: دارالمعرفة.
- ابن ندیم، م. (۱۳۴۶). *الفهرست*. ترجمه م. تجدد. تهران.
- ابن هشام، ع. (۱۴۱۳ق). *السيرة النبوية*. بیروت: دارالاحیاء التراث العربی.
- الاصفهانی، ح. (بی تا). *تاریخ سنی ملوک الارض والانبیاء*. بیروت.
- الاصفهانی، ح. (۱۳۴۶). *تاریخ پیامبران و شاهان*. ترجمه ج. شعار. تهران.
- ابن سلیمان بلخی (۱۴۲۳ق). *تفسیر مقاتل بن سلیمان*. تحقیق: ع. شحاته. بیروت: دارالاحیاء التراث العربی.
- انجوی شیرازی، ا. (۱۳۶۹). *فردوسی‌نامه*. تهران: علمی.
- بلعمی، ا. (۱۳۴۱). *تاریخ بلعمی*. تصحیح م. ت. بهار و م. گنابادی. تهران: وزارت فرهنگ.
- بلعمی، ا. (۱۳۸۰). *تاریخ‌نامه طبری*. تصحیح م. روشن. تهران: سروش.

رستم را که کشت؟ بهمن یا شغاد تحلیل منابع داستان فرجام رستم... _____ فرزاد قائمی

تجارب/الامم فی اخبار ملوک العرب و العجم (۱۳۷۳). تصحیح ر. انزابی نژاد و م. کلانتری. مشهد: دانشگاه فردوسی.

تفضلی، ا. (۱۳۷۶). تاریخ ادبیات ایران قبل از اسلام. تهران.

طاهری، م. (۱۳۹۱). جایگاه و تأثیر قوم سکایی در تاریخ و شاهنامه فردوسی. متن‌شناسی ادب فارسی، ۱، ۱۲۵-۱۴۶.

ثعالبی، ا. (۱۳۶۸). غرر اخبار ملوک فرس و سیرهم. ترجمه م. فضایی. تهران: قطره.

حموی بغدادی، ی. (۱۹۹۵م). معجم البلدان. بیروت: دارصادر.

حمیری، ا. (۱۳۸۳ق). السیرة النبویه. تحقیق م. عبدالحمید. قاهره.

خالقی مطلق، ج. (۱۳۸۶). از شاهنامه تا خدای نامه. نامه ایران باستان، ۱ و ۲، ۱۱۹-۳.

خالقی مطلق، ج. (۱۳۹۰). رستم. فردوسی و شاهنامه سرایی. تهران: فرهنگستان ادب، صص ۵۱۶-۴۸۷.

خالقی مطلق، ج. (۱۳۶۲). مطالعات حماسی: فرامرزنامه. دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، ۱۲۸ و ۱۲۹، ۸۵-۱۲۱.

خالقی مطلق، ج. (۱۳۸۹). یادداشت‌های شاهنامه. ج. ۱۰. تهران: دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.

خوسفی، ا. (۱۴۰۰). خاوران نامه. تصحیح ف. قائمی. در حال نشر.

دادگی، ف. (۱۳۶۹). بندهش. گزارش م. بهار. تهران: توس.

ربیع (۱۳۸۹). علی‌نامه. تصحیح ر. بیات و ا. غلامی. تهران: میراث مکتوب.

رستگار فسایی، م. (۱۳۶۹). روایتی دیگر در مرگ رستم. فرهنگ. کتاب هفتم. تهران: مطالعات و تحقیقات فرهنگی، صص ۲۶۷-۲۳۹.

زندبهمن یسن (۱۳۷۰). ترجمه م. ت. راشد محصل. تهران: مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

طاهری، م. (۱۳۹۱). جایگاه و تأثیر قوم سکایی در تاریخ و شاهنامه فردوسی. متن‌شناسی ادب فارسی، ۱، ۱۲۵-۱۴۶.

طبری، م. (۱۳۵۲). تاریخ طبری. ترجمه ا. پاینده. تهران: بنیاد فرهنگ.

- طومار شاهنامه فردوسی (۱۳۸۱). م. سعیدی و ا. هاشمی. تهران: خوش‌نگار.
- طومار فرامرزننامه (۱۳۶۳). ج. صداقت‌نژاد. تهران: دنیای کتاب.
- طومار کهن شاهنامه (۱۳۷۴). ج. صداقت‌نژاد. تهران: دنیای کتاب.
- طومار نقالی شاهنامه (۱۳۹۱). تصحیح س. آیدنلو. تهران: به‌نگار.
- فاروقی، ف. (۱۳۸۹). خون‌بهای اسفندیار سرگذشت جهان‌پهلوان‌رستم. تهران: پل.
- فردوسی، ا. (۱۳۸۶). شاهنامه. به‌کوشش جلال‌خالقی مطلق و همکاران. ۸ ج. تهران: دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- قائم، ف. (۱۳۹۷). تصحیح و بررسی یک روایت الحاقی در نسخ شاهنامه (داستان مرگ برزو). ارج خرد: جشن‌نامه استاد خالقی‌مطلق. به‌کوشش: ف. اصلانی و م. پورتنقی. تهران: مروارید، صص. ۴۰۷-۴۲۱.
- قزوینی، ش. (۱۳۸۳). المعجم فی آثار الملوک العجم. مصحح: ا. فتوحی‌نسب. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- کریستن‌سن، ا. (۱۳۸۱). کیانیان. ترجمه ذ. صفا. تهران: علمی و فرهنگی.
- گردیزی، ع. (۱۳۴۷). زین‌الخبار. تصحیح ع. حبیبی. تهران: بنیاد فرهنگ.
- مزدآپور، ک. (۱۳۸۳). داغ گل سرخ و چهارده گفتار دیگر درباره اسطوره. تهران: اساطیر.
- مسکوب، ش. (۱۳۸۴). ارمغان مور (جستاری در شاهنامه). تهران: نشر نی.
- مسعودی، ا. (۱۳۴۴). مروج الذهب و معادن الجواهر. ترجمه ا. پاینده. تهران: مسعودی، ا. (۱۳۴۹). التنبيه و الاشراف. ترجمه ا. پاینده. تهران: مشکین‌نامه: طومار تقالی حسین‌بابا مشکین (۱۳۷۹). به‌کوشش و. ترابی و د. فتحعلی‌بیگی. تهران: نمایش.
- نثر تقالی شاهنامه (۱۳۹۴). تصحیح ر. غفوری. شیراز: سیوند.
- نهایه‌الارب فی اخبار الفرس و العرب (۱۳۷۵). تصحیح م. دانش‌پژوه. تهران: یادگار زریران (۱۳۷۴). به‌کوشش ی. م. نوابی. تهران: اساطیر.

References

- Aidenloo, S. (2012). *The Scroll of minstrelsy □s Shāh-nāma* (in Farsi). Behangar.
- Allibone, S.A. (1871). *A critical dictionary of English literature, and British and American authors living and deceased* (vol. 3). Oxford University Press.
- Anjavi Shirazi, A. (1990). *Ferdowsi-nama* (in Farsi). Elmi.
- Anzabi-Nejad, R., & Kalantari, M. (1994). *The experience of Al-Omam with regards to kings of Arak and foreign lands* (in Farsi). Ferdowsi University.
- Asana, J. M. (1897–1913). *Pahlavi Texts*. Bombay.
- Bailey, H. W. (1971). *Zoroastrian Problem in the ninth century books*. Oxford University Press.
- Balami, A. (1962). *History of Balami* (edited by Mohammad Taghi Bahar and Mohammad Gonabadi). Ministry of Culture.
- Balami, A. (2001). *The history of Tabari* (edited by M. Roshan). Soroush.
- Christensen, A. (2002). *Kianian* (translated into Farsi by Z. Safa). Scientific and Cultural Publication.
- Dadegi, F. (1990). *Bondaheshn* (edited by Mehrdad Bahar). Tüs.
- Daneshpajoo, M. (1996). *Nahāiat Al-Erab fi Akhbar Al-Fors va Al-Arab*. Unknown.
- Dinvari, A. (1967). *Akhbar Al-Teval* (translated into Farsi by S. Neshat). The Foundation of Iran's Culture.
- Ebn-e Ashur, M. (1984). *Interpretation of Tahrir and Al-Tanwir*. Unknown.
- Ebn-e Athir, A. (2006). *Complete history*. Beirut.
- Ebn-e Balkhi. (1984). *Letter of Fars* (edited by G. Listrange and R. Nicholson). Jahane Ketab.
- Ebn-e Hosham, A. (1992). *Al-Syrat Al-Nabawyyah*. Dar Al-Ehya Al-Torath Al-Arabi.
- Ebn-e Nadim, M. (1967). *Al-Fehrest* (translated into Farsi by Reza Tajadod). Movarekh.
- Ebn-e Nadim, M. (1996). *Al-Fehrest*. Dar Al-Ma'rifah.
- Ebn-e Qutaybah, A. (2003). *Encyclopedia*. Beirut.
- Ebn-e Soleiman Balkhi. (2002). *Interpretation of the murderer of Ibn Sulayman*. Dar Al-Ehya Al-Torath Al-Arabi.

- Esfahani, H. (1967). *History of prophets and kings* (translated into Farsi by J. Shaar). Institute of Iran's Culture.
- Esfahani, H. (n.d.) *History of the Sunni kingdoms of the earth and the prophets* (in Farsi). Beirut.
- Farooqi, F. (2010). *Khoon-bahāie Esfandiār, dastāne Jahan-Pahlavan Rostam*. Pol.
- Ferdowsi, A. (2007). *Shāh-nāma* (edited by J. Khaleqi Motlagh). Unknown.
- Gardizi, A. (1968). *Zain Al-Akhbar* (edited by A. Haibi). The Foundation of Iran's Culture.
- Ghaemi, F. (2018). Correction and study of an additional narrative in the *Shāh-nāma* manuscript (the story of Borzoo's death). Morvarid.
- Ghafouri, R. (ed) (2015). *Minstrelsy prose of Shāh-nāma* (in Farsi). Sivand.
- Hamawi Baghdadi, Y. (1995). *Moejam-ol Boldān*. Dar Al-Sadr.
- Hamiri, A. (2004). *Al-Syrat Al-Nabawyyah*. Cairo.
- Khaleghi Motlagh J. (2007). From the letter of kings to the letter of god. *The Magazin of Ancient Iran*, 7(1-2). 3-111.
- Khaleghi Motlagh J. (2010). *Shāh-nāma notes* (in Farsi). The Great Islamic Encyclopedia.
- Khaleghi Motlagh, J. (1983). Epic studies: Farāmarz-nāma. *The Magazine of Faculty of Literature and Humanities of University of Tabriz*, 128-129, 85-121.
- Khaleghi Motlagh, J. (2011). *Rostam, Ferdowsi and Shāh-nāma-sarāii*. Farhangestan-e Adab.
- Khusfi, A. (2021). *Khāvarān-nāma* (edited by F. Ghaemi). Under Publication
- Madan, D. M. (1911). *Dinkard (the complete of the Pahlavi Dinkard)*. Ganpatrao Ramajirao Sidhe.
- Masoudiy, A. (1965). *Moruj-o Al-Zahab va Maāden-o Al-Johar* (translated into Farsi by A. Payende). Unknown.
- Masoudiy, A. (1970). *Al-Tanbih va Al-Ashraf* (translated into Farsi by Payandeh). Unknown.
- Mazdapour, K. (2004). *Hot rose and fourteen other discourses on myth*. Myths.
- Meskoob, Sh. (2005). *Armaghan-e Moore (Search in Shāh-nāma)*. Ney.
- Navvabi, Y. M. (1995). *Yadegār-e Zarirān*. Asatir.
- Press, G. A. (2003). *Development of the idea of history in antiquity*. McGill Queen's Press.

- Qazvini, Sh. (2004). *Al-Moejam fi Asar-e Moluk Al-Ajam* (edited by A. Fotouhinasab). Association of Cultural Works and Honors.
- Rabie (2010). *Ali-nāma* (edited by R. Bayat and A. Gholami). Written Heritage.
- Rashed Mohassel, M. T. (1991). *Zand-e Bahman-Yasn*. Cultural Studies and Research.
- Rastegar-Fasāii, M. (1990). *Another narrative in the death of Rostam*. Cultural Studies and Research.
- Saālebi A. (1989). *Ghoraar-e Akhbar Moluk-e Fors and Siar-e-hom* (translated into Farsi by M. Fāzali). Qatre.
- Saeedi, M. & Hashemi, A. (2002). *The scroll of Ferdowsi □s Shāh-nāma* (in Farsi). Khosh-negar.
- Sedaghat-nejad, J. (1984). *The scroll of Farāmarz-nāma* (in Farsi). Book World.
- Sedaghat-nejad, J. (1995). *The ancient scroll of Shāh-nāma* (in Farsi). Book World.
- Tabari, M. (1973). *History of Tabari* (translated into Farsi by A. Paiande). The Foundation of Iran's Culture.
- Tafzzoli, A. (1997). *History of pre-Islamic Iranian literature* (in Farsi). Tehran.
- Taheri, M. (2012). The position and influence of ethnic groups in the history and Shāh-nāma of Ferdowsi. *Persian literary text*, 8(4), 125-146.
- Taheri, M. (2012). The position and influence of the Scythian people in the history and Shāh-nāma of Ferdowsi. *Textology of Persian Literature*, 4(1), 125-146.
- Torabi, D., & Beigi, F. (2000). *Moshkin-nāma* (in Farsi). Namaiesh.

